

ستاره انصاری

۱

از دهانت، بوی مُردگانم می آید
وقتی که در تن ات
رها می شوم از وحشتِ خاکِ سرد.

در سکوتی آشفته
آغوشِ مویه می شوم
در چشمهای تو وقتِ دفن

از دهانِ تو تا شنیدنِ من فاصله‌ای ست
پُر از گوشِ دنیا.

نمی‌خواهم از دهانت بیفتم
بگذار با تنِ داغِ بمیرم.

**

به شکافی که روی دستت بُریدم
خون می چکید از من.
روی شیشه درد می آمد
روی من درد می رفت.

به اندام‌هایم بگو:
مرا در آغوش بگیرند،
که از تو من می ماند
از من شکافِ دست‌های تو.

از اعماق چهره‌ام برخاست
 غباری از پریدنِ ناگهانی رنگی
 بر این روی خلوت این حالا

پرنده‌ای پَر زده
 پنهان و ناگهان
 به لبم بیا
 و بگو

این کوچه تنگ است
 حرف‌ها را کوچکتر بزن.
 تابوت،
 فقط وزن را می‌داند.

۳

این دیوار را به شانه ات تکیه بده
نگذار بریزد آبرو.
گریه نمی‌آید، مبادا بلرزد شانه ات
جایگاهِ خطرناکِ سرهای بی شمار.

اینهمه سرگردان
مرا دورِ خودم می‌گردانی
گردابم کن.

بگذار خشت‌های ویرانه
ته مانده‌های رُسی
در نمِ سرخیِ چشم‌هایت آهکی شوند.

سدِ پیر!
ای نمورترین مانع!
آبِ این دریاچه‌ی شور
روی شانه‌ی تو رسوب کرده،
عبور نکن، باش!
مردِ پیرِ فکرهای ناگهان!
کنار آبروی خودت باش.